

مبانی دینی و مؤلفه‌های سیاسی حکومت طالبانی

محمدعلی حامدی*

چکیده

این تحقیق به بررسی مبانی دینی و مؤلفه‌های تشکیل دهنده حکومت طالبانی تحت عنوان امارت اسلامی پرداخته است. بخش اول مقاله به مبانی دینی حکومت طالبانی می‌پردازد و چگونگی تأثیرپذیری اندیشه سیاسی گروه طالبان از فرقه‌ها و مکاتب تندرو و افراطی را مورد بررسی قرار می‌دهد. در بخش دوم مقاله به مؤلفه‌های تشکیل دهنده سیاسی حکومت طالبان پرداخته می‌شود که امارت اسلامی طالب را چه مؤلفه‌هایی تشکیل می‌دهند و قوام نظام سیاسی و حکومت طالبان بر چه مبنایی استوار است؟ پاسخ اجمالی آن را عبارات ذیل بیان می‌کند: حکومتی که در آن باید از یک قوم خاص حضور داشته باشد و عمود استواری آن نظام را هم قرائت تند و افراط‌گرایانه خاص گروه طالبان از دین و شریعت تشکیل دهد، زنان نه تنها موجوداتی فرض می‌شوند که در سایه مردان هویت و شخصیت پیدا می‌کنند؛ بلکه شخصیت مستقل و هویت خاص به‌عنوان یک عضو جامعه برای آنان متصور نیست. قانونی که بر اساس تعریف کنوانسیون‌های بین‌المللی و حقوق بشر باشد، در اندیشه و نظام سیاسی طالبان جایگاهی ندارد. از نظر آنان، قانون منحصر به ظاهر قرآن است که هیچ تفسیری هم برای آن جایز نیست. واژگان کلیدی: طالبان، امارت اسلامی، حکومت، افغانستان، افراط‌گرایی، تندرو، تروریست، تکفیری، سلفی.

* پژوهشگر.

مقدمه

بدون شک، طی دهه‌هایی از تاریخ اسلام، گروه‌های تکفیری تحت عناوین مختلفی ظهور و بروز کرده‌اند و هریک در راستای اهداف تندروانه و بر مبنای قرائت وارونه از دین، فعالیت‌های افراطی انجام داده‌اند. ما در تاریخ اسلام شاهد فعالیت گروه‌های سلفی- تکفیری و شکل‌گیری ساختارها و سازمان‌های مختلف مبارزاتی آن‌ها بوده‌ایم که در برخی از کشورهای اسلامی رشد قارچ‌گونه‌ای داشته‌اند. شاید بستگی به عوامل محیطی- جغرافیایی، اقتصادی و سیاسی آن کشور دارد که گروه‌های تکفیری به صورت چشم‌گیری رشد کرده‌اند. افغانستان، به دلایل وضعیت نابسامان امنیتی، گرفتاری در جنگ طولانی مدت، ضعف دولت مرکزی و فروپاشی زیربنای اقتصادی و فرهنگی و در نتیجه فقر اقتصادی و فرهنگی، مکان مناسب برای رشد و گسترش گروه‌های افراطی محسوب می‌شود. پاکستان نیز با توجه به اختلاف ارضی و مرزی‌ای که با همسایگان خود (هند و افغانستان) دارد، همواره سعی کرده است که زمینه رشد و گسترش گروه‌های تندرو اسلامی را در صدر برنامه‌های سیاسی- نظامی خود قرار دهد و همین امر سبب شده است که پاکستان نیز یکی از کشورهای امن برای گروه‌های تروریست به حساب آید و این گروه‌ها به راحتی بتوانند با تأسیس مدارس دینی متعدد، هزاران نیروی انسانی در مدارس دینی تربیت کنند تا پاکستان از آن‌ها به عنوان اهرم فشار علیه کشورهای همسایه خود در راستای تأمین منافع سیاسی‌اش بهره‌برداری نماید؛ تفکری که توانست در بخش‌های جنوبی افغانستان از مقبولیت برخوردار شود و در لایه‌های فقیر جامعه در مناطق دوردست نفوذ کند. با استفاده از نفوذ مذهبی و ناسیونالیستی‌ای که به وجود آورد، همین مناطق صعب‌العبور و دور از دسترس حکومت افغانستان را به عنوان پایگاه و محل استقرار خود برگزید. مردان جنگی که به منظور حملات تروریستی علیه حکومت افغانستان آرایش می‌کردند نیز از همین مناطق جلب و جذب جنبش طالبان می‌شوند. روش‌های مبارزاتی که تکفیری‌ها در سرتاسر دنیا به کار می‌گیرند، تکنیک اصلی مبارزات طالبان علیه اردو و پلیس ملی افغانستان است. طالبان در سیستم حکومت‌داری خود نیز اولویت را به تحجر و واپسگرایی می‌دهند؛ چیزی از مدنیت، توسعه و پیشرفت را در نظام اداری خود لازم و ضروری نمی‌دانند؛ بلکه همه‌چیز را به سلف و تاریخ صدر اسلام پیوند می‌زنند. از نظر گروه طالبان، بهترین الگوی اداره سیاسی همان است که در صدر اسلام وجود داشت. دیگر نیاز به پیشرفت و فراگیری از تمدن امروزی را برای جامعه و کشور افغانستان ضروری و یا اصلاً احتیاج نمی‌بینند؛ بلکه هرگونه الگوی تمدن جدید را از مظاهر شرک و بت‌پرستی تلقی می‌کنند.

۱. مبانی فکری گروه‌های تکفیری

از پدیده‌های تأمل‌برانگیز عصر ما که اینک در بسیاری از کشورهای اسلامی قابل مشاهده‌اند، جریان‌های «تکفیری-جهادی»‌اند؛ جریان‌هایی که بیش‌تر از آن‌که در مقابل کفر و استکبار جهانی باشند، در مقابل خود مسلمانان هستند و به نحوی با حمایت‌های مالی دولت سعودی رو به گسترش‌اند. جزم‌گرایی، قرائت سخت و انعطاف‌ناپذیر از دین و مخالفت شدید با دیگر فرقه‌های اسلامی از ویژگی‌های اصلی مبانی تفکر گروه‌های سلفی-تکفیری است. نمونه بارز این گروه‌ها وهابیت است. این جریان فکری بسیاری از مسلمانان، به‌خصوص شیعیان، را تکفیر می‌کند. این جریان که القاعده، طالبان، النصره و داعش نمونه‌های بارز آن‌ها هستند و از جریان‌های اخوان‌المسلمین و دیوبندیه منشعب شده‌اند، با حضور در جهاد افغانستان در مقابل شوروی ظهور کردند. این جریانات آمریکا را دشمن اصلی خود می‌پندارند (کمیلی، مجله الکترونیکی اخوت).

مهم‌ترین مبانی فکری وهابیت را می‌توان در فهم و روش صحابه، تابعان و محدثان قرن دوم و سوم، مخالفت با تأویل‌های کلامی-فلسفی در باب آیات قرآن و روایات، ایمان تام به ظواهر نصوص، تقدم نقل بر عقل، جزم‌گرایی فرقه‌ای با این تفسیر از دین‌داری و دین‌مداری که فرقه ناجیه و برحق آنان‌اند و دیگر گروه‌های مسلمان باطل و گمراه و چه‌بسا کافر و مشرک‌اند، دانست. اندیشه وهابیت بر تعالیم احمد بن حنبل و ابن تیمیه استوار بود که بعدها به کمک شمشیر حاکمیت آل سعود و با استفاده از ضعف امپراطوری عثمانی گسترش یافت و تا کنون بخش بزرگی از جنبش‌های فکری و اجتماعی جهان اسلام را تحت تأثیر قرار داده است. آرا و اندیشه‌های احمد بن حنبل، ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب به‌عنوان سلسله‌جنبان فرقه وهابیت، حداقل در دو جهت عمده باهم شبیه‌اند.

اول با هرگونه تفسیر و تعمق در قرآن و حدیث و گرایش به عقل، تصوف، عرفان و اجتهاد به شدت مخالف بودند و فقط مراجعه به ظواهر قرآن و حدیث را برای زندگی بشر کافی می‌دانستند. دوم این‌که آن‌ها به این باور بودند که تنها صیانت و پیراستن دین اسلام از خرافات و شرک و آلودگی، استناد و عمل به ظواهر دست‌نخورده قرآن و حدیث و بازگشت به سلف صالح است (شیرودی، ۱۳۹۰: ۲۴).

۲. سیر تاریخی اندیشه تکفیری

افکار و ریشه تکفیر به حوادث و وقایع مهمی برمی‌گردد که در صدر اسلام به وقوع پیوسته است و یکی از وقایع مهمی که در ظهور جریان تکفیری نقش دارد، غائله «خوارج» است که اگر کسی یکی از گناهان کبیره را مرتکب می‌شد، تکفیر می‌کردند (الرواق، ۱۳۹۳: ۲۹). در قرن چهارم، عالم معروف

حنبلی «ابومحمد بربهاری»، زیارت قبور را منع کرد که این امر از طرف خلیفه عباسی به سختی مورد انکار قرار گرفت. عالم دیگر حنبلی در سال ۳۸۷ هجری، زیارت و شفاعت را انکار کرد. وی سفر زیارت پیامبر را سفر معصیت دانسته، معتقد بود هرکسی در این سفر باشد، باید نماز را تمام بخواند. در قرن هفتم و هشتم، ابن تیمیه و بعداً در قرن هیجدهم، محمد بن عبد الوهاب هم عقاید خود را از وی گرفته‌اند (صاحبی، ۱۳۷۶: ۹۲).

یکی از عوامل مهم تأثیرگذار در پیدایش جریان تکفیری، سقوط امپراطوری عثمانی است که بعد از سقوط امپراطوری عثمانی، جهان اسلام با این پرسش مواجه بود که حال با سقوط مرکز خلافت جهان اسلام و تهاجم فرهنگ غرب چه باید کرد؟ سه جریان مهم در جهان اسلام پدید آمدند: (۱) اصولگرایان (بنیادگرایان یا سلفیان)؛ (۲) اصلاح‌طلبان (جمع بین تجدد و سنت)؛ (۳) روشنفکران (پذیرش اصول و مبانی غرب). جریان اولی که بر رد فرهنگ غرب و تقابل با آن تأکید داشتند، موضع بازگشت به گذشته (سلف) و تمسک به سلوک اولیه مسلمانان را، راه‌حل نجات از تهاجم فرهنگ غرب دانستند و خود را سلفی نامیدند. از پیشگامان این جریان، سید جمال، محمد عبده، عبدالرحمان کواکبی و رشید رضا را می‌توان نام برد که شعار بازگشت به سلف را مطرح کردند؛ اما این شعار مورد سوءاستفاده و هابیت قرار گرفت: آنان خود را سلفی نامیدند، افکار ابن تیمیه را به نام افکار سلف ترویج کردند، خشونت و تکفیر برگرفته از افکار وی را گستراندند و تکفیر را در جهان اسلام نهادینه کردند؛ بنابراین، می‌توان گفت که تمام جریان‌های تکفیری با یک برداشت انحرافی از واژه سلف و بازگشت به صدر اسلام، نحله‌های فکری انحرافی را در سرتاسر جهان اسلام گسترش دادند. از دل گرایش‌های فکری سلفیان تحت تأثیر افکار ابن تیمیه‌اند که به نام سلف و سلفی‌گری، خشونت و افراطی‌گری را گسترش و به کفر دیگر مسلمانان فتوا می‌دهند (الرواق، همان: ۳۰). تفکر ظاهرگرایانه اهل حدیث در رأس آن‌ها احمد بن حنبل، بعدها به وسیله اشاعره ادامه پیدا کرد و در قرن هشتم توسط ابن تیمیه با عقاید جدیدی نظیر نفی توسل و نفی تبرک‌جستن، سازمان‌دهی شد و در اواخر، پیروان ابن تیمیه چون محمد بن عبد الوهاب و علمای وهابی به نشر و گسترش افکار او پرداختند. ابن تیمیه توانست با تأکید بر ظاهرگرایی و اصالت آن، روشی را در مقابل عقل‌گرایان تشکیل دهد و معرفت‌شناسی سلفیه را به سمت ظاهرگرایی سوق دهد (فاطمی‌نژاد، ۱۳۹۴: ۲۲). سلفی‌ها خود را پیرو سلف صالح می‌دانند و در اعمال، رفتار و اعتقادات خود سعی بر تابعیت از پیامبر اسلام (ص)، صحابه و تابعین دارند. سلفی‌ها خود را پیرو مکتب «اهل حدیث» می‌دانند که در عصر عباسیان و پس از اختلاف با عقلانیت معتزلی و کلام شیعی پدید آمدند. البته، هرگز سلفی‌گری به‌عنوان مذهب مطرح نبود تا این که ابن تیمیه دعوت به شیوه سلف را شعار مکتب خود ساخت و محمد بن عبد الوهاب مسائل ابن تیمیه و نظرات وی را

با خشونت پیگیری کرد (عنایت، ۱۳۶۳: ۷). از مهم‌ترین شاخصه‌های تفکر ابن تیمیه و بالتبع محمد بن عبد الوهاب، موارد زیر است:

۱-۲. مبارزه با شرک و خرافات و بازگشت به اسلام سلف صالح

این شعار را محمد بن عبد الوهاب به این دلیل مطرح کرد که معتقد بود مسلمانان طی قرون متمادی از اسلام ناب فاصله گرفته و به جهل و نادانی، گمراهی، و مظاهر مختلف از مظاهر شرک و بت‌پرستی روی آورده‌اند. ابن عبد الوهاب در رساله «کشف‌الشبهات» بیش از ۲۴ بار مسلمانان غیر وهابی را مشرک پنداشته است (موثقی، ۱۳۸۶: ۱۶۲).

۲-۲. مخالفت با عقل، فلسفه، اجتهاد، تفسیر قرآن، عرفان و هرگونه نوآوری فکری با عنوان بدعت

به پیروی از سلوک ظاهرگرایانه ابن حنبل و پیروان او، ابن تیمیه و ابن عبد الوهاب و وهابیان با هرگونه برداشت، تحلیل، تفسیر عقلی و منطقی از سر مخالفت سخن گفتند و تصوف، عرفان، تأویل و تفسیر قرآن را با هر روشی که با شیوه تفسیر ظاهرگرایی آنان منطبق نبود، بدعت تلقی کردند. وهابیت با اعتقاد به پیراستگی دین از بدعت‌های پیش آمده، آیات و احادیث را حمل به ظاهر می‌کند و معنای حقیقی نهفته در آن را به خداوند واگذار می‌نماید (موثقی، همان: ۱۷۰).

۳-۲. وحدت خلافت دینی و عربی و دشمنی با ترکان عثمانی

رشید رضای متأثر از افکار وهابیت، جنبش وهابیت را با زوح استقلال‌طلبی عرب پیوند داده است. این جریان، امور عقلی و فلسفی و عقاید صوفیانه و حتی تشیع را در عالم اسلام به‌عنوان بدعت‌هایی که از سوی غیر اعراب، نظیر یونانیان، ایرانیان و ترکان، وارد دین شده است، پنداشت؛ به این دلیل، با آن‌ها به مخالفت برخاست و دعوت خود را به نام پیراستن دین اسلام از آثار فکر غیر عرب آغاز کرد (همان).

۴-۲. مخالفت با شیعیان

از زمان احمد بن حنبل تا ابن تیمیه و نیز عبد الوهاب، این ضدیت و موضع‌گیری مذهبی-سیاسی علیه شیعیان وجود داشته است. انگیزه‌های سیاسی وهابیت با شیعیان با توجه به اوضاع و احوال زمان و مکان، متفاوت بوده‌اند؛ ولی هرچه از آغاز دعوت وهابیت به زمان حاضر نزدیک‌تر می‌شویم، این دشمنی از عمق بیش‌تر برخوردار می‌شود. به دلیل تنش‌های سیاسی و رقابت‌های منطقه‌ای میان ایران

و عربستان از یک طرف و پیوند عمیق تاریخی حاکمان سیاسی عربستان با وهابیت از سوی دیگر، از زمان پیروزی انقلاب ایران به دلایل سیاسی و ادعای محوریت جهان اسلام از سوی هردو کشور ایران و عربستان، اختلافات این دو کشور بیش تر شده است و در پی آن، به مخالفت‌های مذهبی وهابیت با شیعیان نیز افزوده می‌شود (موتقی، همان: ۱۷۶).

۳. شیوه‌های خشونت‌گرایی گروه‌های تکفیری

ماهیت و اهداف خشونت و ترور در گذر زمان تفاوت چندانی نکرده است. ماهیتش همان است که در گذشته با همان روش خشونت‌آمیز، اهداف خود را پیگیری می‌کرد و اکنون نیز برای به دست آوردن اهداف افراط‌گرایانه‌اش از اعمال هیچ نوع خشونت دریغ نمی‌ورزد؛ بلکه روش و تاکتیک‌های حوزه عمل‌کردش پیچیده‌تر و گسترده‌تر شده است (مهدوی، ۱۳۹۳: ۳۷۵). خشونت و تروریسم در گذشته ابعاد محلی داشت؛ اما امروزه با توجه به پیشرفت تکنولوژی، شکل پیشرفته بین‌المللی به خود گرفته است؛ به این معنا که تروریست‌ها نیز می‌توانند از امکانات و ابزارهایی چون اینترنت، ماهواره و در مجموع وسایل ارتباط جمعی مدرن، در راستای اهداف تبهکارانه‌شان بهره‌بردار می‌نمایند و با توجه به فرایند جهانی شدن و پیامدهای ناشی از آن، از حوزه قدرت‌های ملی فراتر رفته و به صورت یک مسئله بین‌المللی در آمده است. افراطی‌ها با استفاده از تکنولوژی نوین، قادر است که به انواع ترور و خشونت دست بزنند؛ شیوه‌هایی که شاید بدون امکانات و وسایل ارتباط جمعی، دستیابی به آن را امکان‌پذیر نمی‌ساخت. دستیابی به انواع و اقسام ترور، مانند گروگان‌گیری افراد و قربانی افراد گروگان‌گیری شده به منظور اعمال فشار برای تأمین خواسته‌های خود از حکومت‌ها و مخالفین و ترور مقامات و شخصیت‌های سیاسی دولت‌ها، یکی دیگر از ابزار مورد استفاده تروریسم است که تاکنون چندین کنوانسیون بین‌المللی برای مقابله با این گونه ترورها تصویب شده است. آلوده کردن آب و مواد غذایی و در نتیجه مسموم کردن افراد، شیوه‌هایی است که تروریسم‌های تکفیری به منظور دستیابی به اهداف و خواسته‌های‌شان و نیز اعمال فشار بر مخالفین و دولت‌های مورد هدف‌شان، اعمال می‌نمایند (همان: ۳۷۶). تکفیری‌ها با استفاده از نشر تکنولوژی و صنعت، قادرند فرمول‌های ساخت بمب را از اینترنت اخذ و آن را در راستای اهداف تروریستی‌شان بهره‌برداری نمایند. امروزه، گروه‌های تکفیری نوعی مدرن از خشونت را استفاده می‌کنند (حاجی ناصری: جزوه درسی).

۴. تأثیرپذیری طالبان از اندیشه‌های افراط‌گرایانه گروه‌های تکفیری

با توجه به مبانی فکری و اندیشه‌ای گروه‌های تکفیری نسبت به حکومت و خلافت در جهان اسلام

و بالتبع راه دست‌یابی به آن، بحث جهاد مباحث اصلی تفکر و ریشه‌های نگرش سیاسی این گروه‌ها را تشکیل می‌دهد. طالبان و ظهور این گروه به‌عنوان یک پدیده جدید در عرصه جنگ و منازعات سیاسی افغانستان از منظرهای متفاوت قابل بحث و ارزیابی است. شاید هیچ‌گاه نتوان یک علت را به‌عنوان تنها دلیل ظهور این گروه در عرصه سیاسی - نظامی افغانستان ذکر کرد. دلایل سیاسی متعدد و بی‌شماری در خلق و پدیدار گروهی به نام طالبان مؤثر بوده‌اند. اما یکی از مهم‌ترین دلایل آن، همان نگاه دینی و قرائت این گروه از دین اسلام است که شیوه‌های رفتاری آن‌ها را نسبت به همه جناح‌های سیاسی کشور و به عبارت دیگر، نسبت به نحوه عملکرد سیاسی و نظامی‌شان در روابط خارجی و تعامل‌شان در رابطه بین‌المللی متفاوت می‌سازد. طالبان از یک‌سو، به‌عنوان عامل و اهرم فشار کشورهای همسایه در درون افغانستان برای تأمین منافع این کشورها پیکار و مبارزه می‌کنند و از سوی دیگر، دیدگاه دینی این گروه نسبت به ساختار سیاسی بر مبنای قرائت خاص آنان از دین است که رفتار سیاسی‌شان را نسبت به همه ساختارهای سیاسی متعارف در دنیا متفاوت می‌سازد. طالبان ساختار سیاسی خود را بر مبنای ساختار سیاسی اولیه اسلام و به ادعای خودشان بازگشت به گذشته (سلف) بنا می‌کنند؛ اما از آن‌جا که عقبه‌های اندیشه سیاسی‌شان با حس قدرتمند ناسیونالیستی قومی آمیخته است، در واقع دو مؤلفه قدرتمند ناسازگاری و ناهم‌خوانی که بن‌مایه‌های فکری این گروه را تشکیل می‌دهند، با منطق سیاسی حاکم در کشور در تضاد و تقابل قرار می‌گیرد. از آن‌جا که نگرش مذهبی و قرائت تند از دین زیربنای فکری این گروه را تشکیل می‌دهد و آنان در صدد تشکیل یک حکومت اسلامی می‌باشند، لزوماً باید نظام سیاسی برخاسته از این نوع تفکر با اصول و قرائت خاص دینی و سیاسی مبتنی بر همان قرائت دینی سازگار باشد که بهترین نوع آن همان نوع حکومتی است که به ساختار سیاسی خلافت اسلامی نزدیک است. به همین دلیل هم هست که طالبان با سلطه بر بخش‌هایی از خاک افغانستان، نوع نظام سیاسی خود را نه بر مبنای مدل دموکراسی، نه جمهوری و نه پادشاهی بلکه آن را امارت اسلامی افغانستان نام‌گذاری می‌کنند و در راستای توسعه و گسترش حکومت خویش از هیچ نوع مبارزه و خشونت دریغ نمی‌ورزند.

استدلال و دلیلی که همه این جنایت‌ها را با آن توجیه می‌کنند، صرفاً قرائت تندرانه از دین و تشکیل حکومت اسلامی برای برپایی آموزه‌های دینی می‌باشد که تحت عنوان خلافت اسلامی طالبانی (امارت اسلامی)، رابطه خلافت و قدرت را به هم پیوسته و غیر قابل گسست از همدیگر می‌سازد.

طالبان هم همانند بسیاری از گروه‌های تندرو اسلامی در جهان اسلام، به منبع فکری‌ای متصل می‌شوند که جریان خلافت را به منظور دست‌یابی به قدرت مطرح و راه رسیدن به آن را به صورت خشن‌ترین مدل جنگ (تروریسم) تحت عنوان جهاد طراحی می‌کند. در واقع، جهاد تکفیری‌ها یا همان

تروریسم گروه‌های خشونت‌طلب از دید جامعه‌انسانی و بین‌المللی نشانگر آن است که هریک از گروه‌های تکفیری از لحاظ فکری به یکی از مکاتب سلفی - جهادی وابسته‌اند و در واقع طرز نگرش و رفتار سیاسی خود را بر مبنای شیوه‌های فکری آن مکتب نسبت به جهاد و خشونت‌طلبی بنا کرده و از این لحاظ و امدار تفکر سلفی همان مکتب‌اند؛ مثلاً برخی کارشناسان به این عقیده‌اند که ذهنیت طالبانی نسبت به جهاد از دیدگاه این گروه بر مبنای تفکر مکتب دیوبندی استوار است و خلافت را بر مبنای تفکر آن مکتب مطرح می‌کنند.

«طالبان نمونه مکتب دیوبندی ذهنیت خلافت‌گرا و داعش جدیدترین نمونه عربی ذهنیت خلافت‌گرا است که از درون القاعده انشعب کرده و جهاد را در خشن‌ترین قالب که فهم و هضم آن برای دیگران دشوار است، مطرح کرده‌اند.» (ملاذهی، ۱۳۹۴: ۸۸).

طالبان اهداف خود را در سطوح مختلف بیان می‌کنند. در سطح عالی ایجاد دوباره امارت اسلامی افغانستان را دنبال می‌کنند و استراتژی ایشان هم برهم‌زدن ثبات و خروج نیروهای بین‌المللی از افغانستان می‌باشد که تا کنون به توافق آمریکا و طالبان در قطر نیز منجر شده است. فاز دوم گفت‌وگوها با حکومت افغانستان است و طالبان در آن خواسته‌های خود را مطرح می‌کنند و این‌که خواهان چه مطالبات باشند و چه نوع نظام سیاسی را در افغانستان بپذیرند، قرائن نشان می‌دهد که به کم‌تر از استقرار امارت اسلامی رضایت نمی‌دهند و در صورت عدم دستیابی به این هدف، در صدد ایجاد چالش‌های جدی بر سر روند دولت‌سازی و به چالش کشاندن امنیت سیاسی - اجتماعی در کشوراند (همان، ۱۳۸۷: ۳۶).

از آن‌جا که طالبان در اعتقادات به شدت متأثر از مکتب دیوبندیسیم‌اند و این مکتب در درون خود با هرگونه مظاهر فرهنگ و تمدن غرب مخالف می‌باشد؛ لذا به تفکر تقابل تمدن اسلام - تمدن غرب دامن می‌زند و براینکه آن در اندیشه سیاسی، بدون شک، مخالفت با هر نوع نظام سیاسی به جز امارت اسلامی می‌باشد (Katzman: 2009). دیوبندی یکی از جریان‌های مهم بنیادگرایی اسلامی در شبه‌قاره هند محسوب می‌شود و عمده‌ترین تأثیر ایدئولوژیکی را بر طالبان داشته است. دیوبندیه ادامه جریان صوفیه اصلاح‌طلب به‌ویژه «شاه‌ولی‌الله دهلوی» محسوب می‌شود و مؤسسين مکتب دیوبندی یعنی محمدقاسم نانوتوی و رشیداحمد گنگوهی تحت تأثیر شدید مکتب شاه‌ولی‌الله دهلوی قرار داشتند (رحمی، ۱۶). شاه‌ولی‌الله موضع خصمانه در قبال شیعیان داشت. وی کتاب «اذالۃ الخلفاء» را علیه شیعه نوشت. با توجه به شباهت افکار وی با محمد بن عبد الوهاب، برخی معتقدند این دو دوره تحصیلی علوم دینی را در حجاز گذرانیده‌اند (عصمت‌اللهی، ۱۳۷۸: ۴۲).

هرچند صاحب‌نظران، دیوبندی‌ها را وهابی ندانسته‌اند؛ اما ارتباط تنگاتنگی میان این دو نحله فکری در حوزه اندیشه وجود دارند که بسیاری از عقاید این دو را منطبق باهم جلوه می‌دهند. رشید احمد گنگوهی در مورد عقاید وهابیت چنین اظهار نظر می‌کند: «کسی که از محمد بن عبدالوهاب پیروی کند، وهابی نامیده می‌شود. عقاید وهابی‌ها صحیح و شایسته است؛ از این رو، بیش تر کسانی که از محمد پیروی می‌کنند، انسان‌های شایسته هستند.» وی در مورد محمد بن عبدالوهاب چنین اظهار عقیده می‌کند: «او مرد صالح است که با اعتنا به مذهب حنبلی و حدیث، با بدعت و شرک مبارزه می‌کرده است.» (اسعدی قاسمی، ۲۰۰۰م: ۷۳۳-۷۳۶). علمای دیوبند در ستایش محمد بن عبدالوهاب تا آنجا پیش رفتند که محمد منظور نعمانی، از مؤرخین برجسته دیوبندی، کتابی در تمجید و دفاع از محمد بن عبدالوهاب با عنوان «دعایات مکشفه ضد الشیخ بن عبدالوهاب» به رشته تحریر درآورد. وی در این کتاب می‌نویسد: «مطالعه تألیفات شیخ محمد بن عبدالوهاب این حقیقت را روشن می‌کند که هدف از جنبش وی، دعوت به توحید حقیقی و تمسک به سنت پیامبر و جهاد فراگیر علیه انواع شرک و بدعت و ارائه اسلام در همان شکل و صورت حقیقی و اولیه بوده است.» (اسعدی قاسمی، ۲۰۰۰م: ۵۷). البته، علمای وهابی نیز کوشش کرده‌اند تا به علمای دیوبندی نزدیک شوند؛ چنان‌که «شیخ عبدالله بن صالح الصقره»، نماینده وزارت امور اسلامی اوقاف عربستان، در بازدید از مدرسه دیوبندی تأکید می‌کند که کشور عربستان برادر شماسست و خادم‌الحرمین الشریفین - ملک فهد - و برادرش امیر عبدالله و بقیه آل سعود از شما هستند (رحیمی، ۱۱۴). طالبان نیز از این دو مکتب فکری مهم در میان جریان‌های فکری متعدد افراط‌گرایانه متأثراند و خط‌مشی مبارزات خود را بر اساس شیوه‌های رفتاری خشن این نحله‌های فکری استوار کرده‌اند. شیوه‌های رفتاری چندگانه طالبان در مدل به‌کارگیری ترور و حملات مسلحانه‌شان نیز بیانگر این نکته است که آن‌ها از یک منبع واحد و معتدل تغذیه فکری نمی‌شوند؛ بلکه با توجه به نوع مبانی فکری - هرچند با اندک تفاوتی - از اندیشه‌های مکاتب اسلامی تندرو تغذیه فکری نموده، همان اندیشه‌های افراطی را مبناى عملکرد خود قرار می‌دهند.

۵. مؤلفه‌های سیاسی تفکر طالبانی

۵-۱. حکومت تک‌ساحتی قومی

طالبان در آغاز به‌عنوان یک گروه محلی فعالیت‌های خود را با این ادعا که امنیت راه‌ها و کالای تجاری را فراهم می‌نمایند، آغاز و دیری نپایید که با حمایت‌های کشورهای ذی‌نفع، از جمله پاکستان، تحرکات نظامی و سیاسی خود را نیز آغاز کردند. در طول دوران مبارزات خود، غرض از جنگ و مبارزات مسلحانه خودشان را پیاده کردن امنیت اجتماعی عنوان می‌کردند؛ اما به مرور زمان و با پیشرفت

و گسترش قلمرو حاکمیت‌شان مشخص شد که هدف اصلی نهان در پشت پرده شعارهای اصلاحات و آوردن امنیت، استقرار حاکمیت قومی-ایدئولوژیک است. با سلطه طالبان بر پایتخت کشور و استقرار نظام سیاسی تحت عنوان «امارت اسلامی» آنچه را که در پرتوی حاکمیت سیاسی طالبان به نمایش می‌گذاشت، همان افراط‌گرایی و رفتار تندروانه در همه ابعاد سیاسی، از جمله قوم‌گرایی، عریان و آشکار بود که در چهره حاکمیت طالبان تبلور می‌یافت.

با روی کار آمدن امارت اسلامی، سیستم دولت و مدیریت کشور تفاوت اساسی یافت و جنبش طالبان در تمام ساختار سیاسی و مناصب اداری حکومت، قوم‌گرایی را گسترش دادند. این گروه، نیروهای کاری اداره‌های دولتی را که از اقوام دیگر بودند، از کار برکنار کردند و به جای آنان کارمندان از جنس قوم خاص را گماشتند. احمد رشید، نویسنده پاکستانی، در این باره می‌گوید: «طالبان با تصفیه کارمندان اداری مشغول به خدمت از سال ۱۹۹۲م، به آشفتگی بیش‌تری دامن زدند. آنان کلیه کارمندان ارشد اقوام دیگر را با پشتون‌هایی جایگزین کردند که برخی از آن‌ها صلاحیت کارهای اداری را هم نداشتند و بدین ترتیب، وزارتخانه‌ها با فقدان نیروی ورزیده، کارایی خود را از دست دادند.» (رشید، ۱۳۷۹: ۱۶۲). سرانجام، بر اثر اقدامات قوم‌گرایانه طالبان، چنان رکودی در اداره‌های دولتی پیش آمد که بخش بزرگی از کادر اداری دولت از دست رفت و مردان شاغل از دستگاه‌های اداری عزل و اخراج شدند.

قومی‌کردن سیاست و تصفیه قومی در بدنه نظام اداری کشور یکی از پیامدهای تفکر قوم‌گرایی طالبان بود که با اندک زمان و عمر کوتاه حاکمیت خود در کابل به صورت بسیار عریان و بدون ملاحظه سیاسی، دیگر اقوام کشور را به حاشیه راند و حکومت تک‌ساحتی و تک‌قومی را بر سر نوشت سیاسی حاکم نمود. دین، فرهنگ، عرف و اجتماع و حتی موقعیت اجتماعی هریک به نوبه خود، تأثیری بر افکار و رفتار انسان بر جای می‌گذارند. با توجه به این پیش‌فرض باید گفت که در جامعه قبایلی پشتون ارزش‌های قومی و قبیله‌ای بسیار ریشه‌دار و مستحکم می‌باشد. دارای احساس تعلق خاطر شدیدی نسبت به هم‌نژاد خود بوده و همدردی و همیاری افراد قبیله را از وظایف رسمی خود می‌شمارند. با توجه به چنین احساس همبستگی شدید قبیله‌ای، جنبش طالبان که به عنوان یک جنبش برخاسته از متن جامعه قبایلی، آن‌هم از دل مردمان روستایی و غیر شهری و بیگانه با مدنیت که تعلقات شدید سنتی و قبیله‌ای دارند، نمی‌تواند از تأثیرپذیری چنین فرهنگی به دور باشد (عارفی، ۱۳۷۸: ۱۵) که اگر با مدیریت و سیاست کلان جامعه آمیخته شود، نتیجه‌ای جز ویرانگری چیزی دیگری در پی ندارد.

۵-۲. حکومت تک‌ساحتی دینی

با توجه به نگاه افراط‌گرایانه و قرائت تندروانه‌ای که طالبان از دین دارند، برون‌داد این نوع نگاه دینی و تأثیر آن در سیاست بدون تردید ویران‌کننده است. نگاهی تصلبی و خشک و خشن طالبان از سیاست بر مبنای تفکر دینی و قرائت آن‌ها از دین، پیامدهای ویرانگر سیاسی را به همراه دارد. این تصور هم برخلاف واقع است اگر ما انتظار تغییر قابل توجهی در منش سیاسی طالب را آرزو کنیم؛ زیرا هسته وجودی طالب را همان تفکر و دیدگاه متفاوت از بسیاری نظام‌های سیاسی تشکیل می‌دهد. حال ما اگر تصور کنیم که طالب در دیدگاه و باورهای دینی خود تغییر قابل توجهی را ایجاد می‌کنند تا نظام سیاسی حاصل از آن دیدگاه، یک نظام معتدل و متساهل را ایجاد کند، اشتباه است؛ زیرا اگر چنین تغییرات نگرشی در اندیشه و تفکر طالب به وجود بیاید، نتیجه حاصل از آن، حذف و نابودی جریان افراط‌گرایانه‌ای به نام طالب است.

در شکل‌گیری تفکر طالبان - جدای از کنش‌ها و جریان‌های سیاسی - آموزه‌های کلامی نیز نقش تعیین‌کننده داشته‌اند و تحلیل مبانی فکری طالبان بدون در نظر گرفتن پیش‌زمینه‌های تاریخی آن نمی‌تواند تحلیل جامع باشد. برخی محققان در این زمینه اظهار نظر می‌کنند که نباید قضیه طالبان را بیش از حد سیاسی جلوه داد؛ طالبان را باید تفکر و دیدگاهی دانست که نتیجه تلقی خاصی از اسلام و مبانی آن است (کریمی و خادمی، ۱۳۹۵: ۴). برداشت سطحی و قشری از متون دینی توأم با جهل و احساس شدید ناسیونالیستی قومی که صرفاً با اتکا به منابع منقول دینی و عدم دخالت عقل، پایه و مبنای سیاست یک ساختار سیاسی باشد، بدون تردید در گذرگاه‌های کنش سیاسی جنبه عقلانیت ضعیف و دستورات ناقص و نارسای قرائت‌های تندروانه از دین، مبانی و پایه‌های لرزان حاکمیت سیاسی چنین نظامی را تشکیل می‌دهد. اتکا به جملاتی چون: «حسبنا کتاب‌الله» که در منابع تاریخی مشهور است، نوعی کج‌فهمی و مطلق‌انگاری از متون دینی و جزمیت برگرفته از چنین جملاتی، اصول تفکر تصلبی و مطلق‌انگاری گروه طالبان را تشکیل می‌دهد. نظام سیاسی مطلوب از نظر طالب همانا تشکیل «امارت اسلامی» مبتنی بر تفسیر خاص از شریعت و ملهم از باورهای سلفی - وهابی و دیوبندی است که آنان در صدد شرعی کردن ساختار قدرت سیاسی در قلمرو افغانستان می‌باشند (جمالی، ۱۳۹۲: ۲۲).

طالبان با استفاده از موقعیت مناسب قومی و عقیدتی، بر فعالیت‌های افراط‌گرایانه خود شدت می‌بخشند. از آن‌جا که آنان در میان افراطیون مذهبی نقش و جایگاه دارند، گروه‌های اسلامی افراطی از کشورهای مختلف به حمایت همه‌جانبه آنان می‌پردازند (علی‌آبادی، ۱۳۸۷: ۵۱-۵۴). ایدئولوژی

طالبان از متن فلسفه جهاد در اسلام و با قرائت خاص طالبانی و جریان‌های افراطی نشأت می‌گیرد و به همین دلیل، این گروه رفتارهای خشونت‌آمیز خود را در قالب جهاد تفسیر و تحلیل می‌کنند؛ به نحوی که خود را مکلف به انجام آن می‌دانند و مقید به نتیجه نیستند؛ بلکه با جهاد به تکلیف شرعی خود عمل کرده‌اند. آن‌ها به رفتار افراط‌گرایانه خود، از زاویه بازگشت قدرت به کابل نگاه می‌کنند و خواهان احیای امارت اسلامی خود هستند. در چنین نگاهی، طالبان حاضرند هر بهایی را پرداخت کنند و تا زمانی که لازم باشد، به مخالفت‌های سرسختانه خود علیه حکومت افغانستان ادامه دهند و تحت هیچ شرایطی تن به پایان رؤیای امارت اسلامی خود ندهند. دشواری و به بن‌بست کشیده‌شدن مذاکرات صلح با حکومت افغانستان نیز در قالب همین دیدگاه قابل تحلیل و تفسیر است؛ بنابراین، طالبان هم‌چنان بر حکومت تک‌ساحتی دینی با قرائت خاص خود از اسلام پا فشاری می‌کنند و در تلاش‌اند که مجدداً سیادت سیاسی خود را در قالب امارت اسلامی بر افغانستان حاکم کنند (ملاذهی، ۱۳۹۰: ۴).

۳-۵. ایدئولوژی خشونت

در اواخر سال ۱۹۹۶، طالبان حکومت در حال جنگ کابل را مغلوب کردند و کنترل پایتخت را در اختیار گرفتند. این نکته نیز برای ملت افغانستان قابل درک بود که آن‌ها می‌خواستند حکومت یکپارچه بر اساس تفسیرهای سنت‌گرایانه و توأم با تعصب از قوانین اسلامی را به وجود بیاورند که با تفسیرهای کهنه خودشان سازگار باشد. در اداره کشور از شیوه ارباب و خشونت استفاده کردند، قوانین سخت‌گیرانه‌ای که از اسلام و شریعت با تفسیر خاص خود داشتند، برای اداره سیاسی کشور وضع کردند و به اجرا گذاشتند. در سال ۱۹۹۹ میلادی، مخالفت‌های بین‌المللی با طالبان، به‌خصوص به دلیل رفتار غیر انسانی و خصمانه با زنان و حمایت از گروه‌های تروریستی بین‌المللی، فزونی گرفت. بعد از وقوع چندین حمله تروریستی در سراسر دنیا، سازمان ملل متحد به دلیل حمایت طالبان از اسامه بن لادن و سازمان القاعده، افغانستان تحت کنترل طالبان را تحریم کرد (مجله علوم سیاسی دانشگاه کرج، ۱۳۹۰: ۱۲-۱۴). تفکر جهادی توأم با خشونت طالبان با خواستگاه مبتنی بر نوعی انحصارطلبی گره خورده است. گروه ایدئولوژیک که قصد استقرار حکومت اسلامی خود را در قالب امارت اسلامی در افغانستان دارد، بنابراین سایر نیروها و قومیت‌ها تنها با به رسمیت‌شناختن این اهداف طالبان می‌توانند حق حیات اجتماعی در محدوده قوانین سخت‌گیرانه شریعت طالبانی و امارت اسلامی بیابند؛ در حالی که نظر فعالان سیاسی قومیت‌های مختلف افغانستان که امروز نظام سیاسی دارای قانون اساسی، اردوی ملی و پلیس ملی منظم را داراست، خواهان حفظ توازن قدرت از طریق انتخابات و سازوکارهای دموکراتیک و رقابت سالم سیاسی و حزبی است تا همه مردم افغانستان - صرف نظر از تعلقات قومی

و مذهبی‌شان- مطابق وزن سیاسی و جمعیتی خود بتوانند در قدرت حضور یابند. بر اساس این تفسیر، انحصار قدرت بی‌معناست و قانون اساسی جاری باید از طرف همگان محترم شمرده شود. اما مذاکرات مستمر طالبان و آمریکا و نیز حکومت افغانستان نشان می‌دهد که طالبان تمایل چندانی برای حفظ قانون اساسی جدید ندارند؛ بلکه آن را مخالف قانون شرع تلقی می‌کنند (ملاذهی، همان: ۴). آن‌ها اعلام کردند که هیچ ضرورتی برای قانون اساسی نمی‌بینند؛ زیرا قرآن و سنت، قانون اساسی دولت اسلامی هستند و دولت به قانون اساسی دیگری که انسان‌های عادی آن را تصویب کنند، نیازمند نیست؛ زیرا تنها خدا و پیامبر از اشتباه مصون هستند. ما اسلام را قانون اساسی خود برگزیده‌ایم؛ چون قیام ما برای اسلام بوده است؛ بنابراین، هیچ‌گونه اقدامی برای ایجاد قانون اساسی جدید صورت نمی‌گیرد (حقانی، ۱۳۷۷: ۱۴۰). طالبان بر مبنای ایدئولوژی خشونت‌پرور خود، تروισت‌های بین‌المللی را به‌عنوان جنگجویان خارجی متحد خود نیز جذب و در راستای اهداف مشترک می‌جنگند.

«در دوران حاکمیت طالبان، حدود بیست هزار نیروی القاعده در صفوف طالبان می‌جنگیدند. اگرچه اکنون آمریکا مدعی است که کم‌تر از صد نیروی القاعده در افغانستان باقی مانده‌اند؛ اما حضور عناصر پاکستانی، ازبک، قرقیز، تاجیک و چچنی در مناطق مختلف، به‌ویژه ولایات شمالی افغانستان، و همکاری آن‌ها با طالبان در قندوز، بدخشان، فاریاب، بادغیس و... ناقض این ادعاست.» (جمالی، ۱۳۹۲: ۱۰).

به لحاظ ایدئولوژیک، طالبان تاکنون قدرت سیاسی را غیر قابل تقسیم و حاکمیت سیاسی افغانستان را غیر مشروع تلقی کرده است. آن‌ها مصمم‌اند که از طریق رویکرد خشونت مبارزه کنند، معیارهای خود را که همانا تفسیر و قرائت بازگشت به سلف از اسلام است، در کل افغانستان تعمیم دهند و سعی کرده‌اند با استناد به آموزه‌های ایدئولوژیک، همواره عملکرد خود را تقدس ببخشند (همان: ۱۵) و با استفاده از آن، ابزار خشونت بیش‌تری تولید کنند و به کار گیرند. عملیات انتحاری از سلاح‌های کنترل‌ناپذیر طالبان است که با استفاده از ایدئولوژی خشونت توانسته‌اند از افراد دگم‌اندیش مذهبی، نیازمند اقتصادی و در برخی موارد از کودکان، زنان و افراد عقب‌مانده ذهنی و حیوانات برای دست‌یابی به اهداف خود استفاده کنند (همان: ۱۸-۱۹). رفتاری که مورد نکوهش مسلمان و غیر مسلمان است، همانا خشونت‌ورزی‌های کور و هویت‌طلبی‌های بی‌اعتنا به ضوابط معقول و منطقی انسانی است (بازتاب اندیشه، ۱۳۸۰: ۴).

۵-۴. حذف جایگاه زن در جامعه

از آن‌جا که مبانی قوانین اجتماعی طالبان را قرآن و سنت بر مبنای قرائت خاص خودشان تشکیل

می‌دهد، از هر قانون مدنی احساس بی‌نیازی می‌کنند. از سوی دیگر، هیچ تفسیر و برداشت خارج از متن را بر نمی‌تابند. چنین جزم‌گرایی در برخورد با متون دینی بدون تردید پیامدها و تالی فاسد بسیاری را به همراه دارد که نتیجه مسلم و قطعی آن به جز قشرگرایی دینی، چیزی دیگری را به ارمغان نمی‌آورد. طالبان به دلیل همین بداندیشی، به قرائت ظاهرگرایانه از متون دینی تمسک جسته و در قبال وضعیت زنان، قوانین سخت و انعطاف‌ناپذیری را اتخاذ کردند. طالبان با سلطه سیاسی در کشور و استقرار امارت اسلامی در دهه هفتاد، در اولین فرمان حکومتی خود، از زنان خواستند که در انظار عمومی ظاهر نشوند. زنان از هرگونه اشتغال در ادارات و نیز حق تحصیل محروم شدند. ممنوعیت از تحصیل دختران، ممنوعیت از رانندگی، ممنوعیت از خرید و فروش اجناس توسط زنان و ... همگی از پیامد اعمال ظاهرگرایانه طالبان در حق زنان جامعه افغانستان است. این پیامد محدودیت‌های تفکر ظاهرگرایانه به زنان خلاصه نمی‌شود؛ بلکه مردان نیز در سطح جامعه ملزم به قواعد موضوعه از سوی حاکمیت طالبان بودند؛ مثل نوعی پوشش، نوعی استایل ظاهری افراد در جامعه. آنچه را که از نظر این گروه نماد مدنیت و روشنفکری غربی تلقی می‌شود، در جامعه ممنوع اعلام کردند؛ مانند کروات، کت و شلوار، موهای بلند، تراشیدن ریش (بازتاب اندیشه، ۱۳۸۰: ۳) در آغاز ظهور این گروه به رهبری ملا محمد عمر که از مناطق روستای مجاور مرزی پاکستان به قصد سرکوب رهنان دست به قبضه سلاح بردند و دیری نپایید که شعار مبارزه با فساد آنان مورد توجه و استقبال جامعه‌ای خسته از جنگ افغانستان قرار گرفت، والی قندهار را نیز مغلوب کردند و کنترل این شهر را در اختیار گرفتند. با سلطه گروه طالبان بر بخش‌هایی از خاک جنوب، برهان‌الدین ربانی، رئیس‌جمهور وقت افغانستان، هیأتی را به قندهار اعزام کرد تا با ملا محمد عمر و طلبه‌ها برای سرکوب رهنان تبریک بگوید. او هم چنین برای کمک به طالبان مبلغ چهار هزار میلیون روپیه همراه هیأت هدیه فرستاد؛ اما ملا محمد عمر از پذیرش هیأت و هدیه استاد ربانی خودداری کرد و در مقابل از وی خواست که کمونیست‌ها را از صفوف و ادارات حکومتی‌اش در کابل اخراج کند. خواسته دیگر ملا عمر از استاد ربانی این بود که زنان را از ادارات اخراج و از اختلاط زن و مرد جلوگیری کند و به مظاهر فساد و فسق پایان دهد و قانون شریعت اسلامی را به اجرا در آورد (موسوی و بجنوردی، ۱۳۸۱: ۱۲۸). هیأتی که از سوی طالبان به ملاقات مسعود، وزیر دفاع حکومت ربانی رفت، درخواست‌های خویش را به طور رسمی بدین شرح مطرح کردند:

«اخراج کمونیست‌ها که مناصب حساس و وزارتخانه را اشغال کرده‌اند. هیأت طلبه‌ها به ربانی گفتند که جنگ داخلی رهبران کمونیست و افسران مزدور مسکو را نگران کرده است و از او خواستند کمونیست‌ها را محاکمه و نجیب‌الله و مسئولان ارشد دولت‌ش را اعدام و همه زنان و افراد بی‌حجاب را

از ادارات اخراج و اجرای شریعت اسلامی را به صراحت اعلام و مظاهر هرزگی و موسیقی و منکرات و فیلم و سینما را زایل کند.» (همان: ۱۲۹).

۵-۵. مخالفت با جامعه مدنی

نظام تفکر دینی طالبان را آمیزه‌ای از اندیشه ظاهرگرایانه به همراه تمایلات خشک و خشن صوفیانه هندی و رویکرد قوم‌گرایانه و نژادپرستانه قومی تشکیل می‌دهد. از سوی دیگر، اندیشه طالبان با وهابیت بسیار نزدیک است و به همین جهت، آنان با «جمعیت‌العلماء پاکستان» و نیز «سپاه صحابه» ارتباط قوی دارند. در مجموع، ایدئولوژی طالبان، آمیزه‌ای از «گرایش‌های صوفیانه»، خشونت و تصلب اندیشه‌های «وهابیت»، «تعالیم دیوبندی» مدارس پاکستان و باورهای جامعه قبیله‌ای است. کارکرد طالبان بر جهاد، تکفیر و تهدید پیروان سایر عقاید استوار بوده و حملات انتحاری یکی از روش‌های تحقق آن است (سرافراز، ۱۳۹۰: ۱۱۱-۱۱۷). بهترین نوع حاکمیت از نظر طالبان همان است که خود از اسلام قرائت می‌کنند نه آنچه را که قوانین و سازمان‌های بین‌المللی و حقوق بشر با معیارهای پذیرفته‌شده جهانی برای بشر امروزی تدوین و تفسیر می‌کنند. طالبان به لحاظ فکری از عوامل متعدد متأثراند؛ اما نقش اصلی در شکل‌گیری اندیشه تندروانه آنان را مدارس و مراکز مذهبی و گروه‌های مذهبی پاکستان بازی کرده است.

«هواداران این گروه در میان قبایل محروم جنوب افغانستان بزرگ شده‌اند و محل آموزش دینی و فکری آن‌ها مدارس پاکستان بوده است. طیف مذهبی خاصی آن‌ها را تربیت می‌کرده است.» (شاهد یاران، ۱۳۹۰: ۱۰).

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

عنصر دیگری که در شکل‌گیری و رشد اندیشه‌های طالبان نقش بسزایی داشته، محیط فرهنگی و اجتماعی مناطق محروم پاکستان و افغانستان می‌باشد. میان رهبران طالبان کسی که شناخت از مدنیت داشته باشد و دارای اندیشه‌های روشن سیاسی، مذهبی و اجتماعی بوده باشد، وجود ندارد. اندیشه طالبان عمدتاً برخاسته از دامان جامعه روستایی و قبایلی مناطق جنوب است. بدون تردید، جهان‌بینی آن نیز به هنجارها و سنت‌های همان جامعه منحصر می‌باشد. این سنت‌ها، به‌خصوص در محیط‌های غیر شهری، بر روال چندین صد ساله باقی مانده‌اند؛ بنابراین، اندیشه طالبان ترکیبی از این سنت‌های خشونت‌آمیز است که خشونت را بر مردم افغانستان تحمیل کرده است (همان).

با توجه به مؤلفه‌های شکل‌گیری اندیشه‌های طالبان که از دو مؤلفه مذهبی و قومی بیش از هر چیز دیگری تأثیر پذیرفته است، تردیدی باقی نمی‌ماند که طالبان با جامعه مدنی و سازمان‌های مدافع حقوق بشری از مبنا در تعارض و تضادند. فلسفه وجودی طالبان ایجاب می‌کند که با هر نوع تساهل و تسامح

مبتنی بر قواعد دست‌ساخته بشر از روی ستیزه برخورد کنند؛ زیرا هر آنچه که طالبان به قواعد بشری نزدیک شوند، از قواعد خود که مبتنی بر تفسیر خاصی از شریعت است، باید فاصله بگیرند. این مسیر دقیقاً با آنچه که طالبان برای آن دست به خشونت و ویرانگری می‌زند تا آن را به دست آورند، در تقابل قرار می‌گیرد. به تعبیر دیگر، تغییر خط‌مشی سیاسی، اهداف و اصولی را در پی دارد که طالبان برای دستیابی همان دست به خشونت مسلحانه می‌زنند. هر چند در میان رهبران طالبان افرادی وجود دارند که بر مبنا و اندیشه مذهبی - مکتبی آن‌ها باور ندارند؛ اما صرفاً برای دستیابی به قدرت و امتیازات قومی، چهره طالب را به خود گرفته‌اند؛ به‌عنوان مثال: عباس استانکزی که فعلاً در سطح رهبری این گروه ایفای نقش می‌کند، در حقیقت یک فرد غیر مذهبی است؛ اما شرایط و ساختار حاکم بر فضای سیاسی این گروه ایجاب می‌کند که او نیز برای دستیابی به قدرت و امتیازات سیاسی - قومی، چهره طالب را به خود بگیرد و با هر نوع مظاهر تمدنی غرب و جامعه مدنی از سر مخالفت و دشمنی سخن بگوید.

نتیجه‌گیری

در این مقاله، بحث تحلیل مبانی فکری و سیاسی حکومت طالبانی مورد ارزیابی قرار گرفته است. آنچه که در منابع مربوط به بحث گروه طالبان با نگاه به پیوند این گروه با دیگر گروه‌های تندرو اسلامی از دیدگاه صاحب‌نظران، اساتید دانشگاه و اندیشمندان فقه و کلام سیاسی بررسی شد، این نتیجه به دست می‌آید که گروه طالبان به دلیل گرایش‌های شدید مذهبی‌ای که دارند، در آغاز صرفاً به منظور برقراری نظم محلی از مناطق جنوب افغانستان در برابر فرماندهان خودسر محلی قیام کردند. با توجه به این‌که در آن شرایط در افغانستان یک آنارشیستی مطلق حکم‌فرما بود، حکومت مرکزی وجود نداشت و فقدان حاکمیت، نظم سیاسی و اجتماعی مردم افغانستان را به تباهی و بیچارگی سوق می‌داد، ظهور چنین گروهی آن‌هم با شعار ایجاد امنیت اجتماعی برای مردم خوش‌آیند بود و به همین دلیل، به سرعت اخبارشان در سطح جامعه پیچید و نهایتاً در مناطق جنوب با اقبال عمومی مواجه شد. رمز موفقیت طالبان دقیقاً همین بود که توانستند با سرعت غیر قابل پیش‌بینی، تا به دروازه‌های کابل خود را برسانند، قدرت‌های معارض را از سر راه خود بردارند و در آن شرایط به مدعیان بلامنازع حاکمیت مبدل شدند.

گروه طالبان هر چند از آغاز پیدا بود که یک گروه تندرو افراطی با مبانی متصلب از باورهای دینی هستند؛ اما با عملکرد خود در دوره سه ساله حکومت خود این نکته را به خوبی به اثبات رساندند و قوانین اجتماعی مورد نیاز یک حکومت را صرفاً با مبانی دینی آن‌هم به‌صورت خشن و غیر قابل

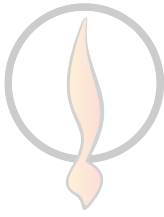
اغماض به اجرا گذاشتند. گروه طالبان به لحاظ وابستگی فکری به این دلیل که متأثر از افکار برخی از جنبش‌های افراطی، از جمله وهابیت و تا حدودی مکتب دیوبندی هست، عملکردش خشن و غیر قابل انعطاف هست؛ زیرا قوانین موضوعه انسانی برایش محلی از اعراب ندارد و مبنای هر نوع عملکرد سیاسی و اجتماعی، آن چیزی را قرار می‌دهد که از متون دینی با تفسیر منطبق با گرایشات خودش استخراج شود. به همین خاطر است که قوانین اجتماعی را که طالبان برای حکومت و جامعه تعریف می‌کنند، بسیار سخت‌گیرانه و ناسازگار با قوانین مدنی جوامع امروزی هست. این قوانین نشأت گرفته از همین تصورات متصلبانه دینی است که برای رسیدن به اهداف خود از هیچ نوع عملکرد خشونت‌آمیز دریغ نمی‌ورزند. علاوه بر مبانی دینی غیر قابل تفسیر، عامل دیگری که گروه طالبان را به یک گروه تندرو تبدیل کرده است، همان تأثیرپذیری اجتماعی است. رهبران و شخصیت‌ها و نیز نیروهای جنگی این گروه برخاسته از درون جامعه بسته و بدوی هست که بدون تردید ظرفیت شکوفایی و رشد اجتماعی در آن‌ها وجود ندارد. همین فقدان استعداد رشد فکری، خود زمینه فراگیری تحجرگرایی و وابستگی مذهبی به گروه‌های افراط‌گرا را فراهم می‌کند؛ وابستگی از نوعی دینی و ناسیونالیستی که عامل مضاعف برای عقب‌گرد آن‌ها به سیر قهقرا می‌باشد. این شاخص‌های مهم فکری سبب شده است که طالبان نتوانند در عملکرد سیاسی خود از موضع معقول و منطقی با پدیده‌های سیاسی - اجتماعی برخورد کنند و در کنش سیاسی خود همواره مسیر افراط و تفریط را طی می‌کنند. طالبان در سیاست و حکومت به جز حکومت تک‌ساحتی قومی و تک‌بعدی دینی، به هیچ‌یک از انواع دیگر که ممثل مشارکت تمام مردم افغانستان باشد، رضایت نداده‌اند. از نظر این گروه، نوع و مدل حکومت که بر مبنای مشارکت و جمهوریت باشد، غیر قابل پذیرش است و به دلیل همین موضع سخت و انعطاف‌ناپذیرشان است که در مذاکرات با حکومت افغانستان کم‌تر از در اختیار گرفتن نظام سیاسی و استقرار مجدد امارت اسلامی را قابل بحث نمی‌دانند. دگم‌اندیشی و انحصارگرایی همه‌بعدی از ویژگی‌های اصلی حکومت طالبانی هست که اصول آن را تفسیر بازگشت به سلف و تاریخ صدر اسلام تشکیل می‌دهد. نشانه‌هایی از مدنیت و تجدد مانند حقوق زن، مشارکت زنان در عرصه سیاسی و فعالیت اجتماعی، فعالیت‌های جامعه مدنی، حقوق بشر و جامعه بین‌المللی در حکومت طالبانی جایگاه برای تفسیر و اجرا ندارد. بدعهدی و پیمان‌شکنی طالب نیز به همین تفکر تصلبی و خشک برمی‌گردد. دیری نشده است که در قطر معاهده صلح را به امضا رسانید؛ ولی امروز در آغاز سال جدید با حمله بر نیروهای اردوی ملی، تعداد زیادی از فرزندان مدافع وطن را به خاک و خون کشانیدند. این نشان از بدعهدی، تصلب فکری و افزون‌خواهی این گروه دارد که به جز خواسته‌های خود، هیچ معیار دیگری برای‌شان از ارزش سیاسی و دینی برخوردار نیست.

تنوری دیگری که عملکرد طالبان را می‌تواند تحلیل کند، بحث وابستگی و اتکای این گروه به کشورهای خارجی است. پاکستان متهم ردیف اول حمایت از این گروه می‌باشد. طالبان علاوه بر تغذیه فکری از ارتباط با احزاب اسلامی تندرو، به لحاظ سیاسی نیز حمایت مالی و سیاسی کشورهای خارجی را با خود دارد. با این تحلیل تردیدی باقی نمی‌ماند که طالبان تصمیم‌گیرندگان اصلی نیستند؛ بلکه مجریان خشن طرح و توطئه دشمنان برون‌مرزی افغانستان‌اند. آن‌ها به هیچ‌عنوان راضی نمی‌شوند که افغانستان دارای حکومت مرکزی قدرتمند و نظام سیاسی تصمیم‌گیرنده برای خود داشته باشد تا از چالش فراگیری که افغانستان را به خود غرق کرده است، به سلامت عبور کند و زمینه پیشرفت و توسعه سیاسی و اقتصادی در آن فراهم شود. حکومت مورد خواست کشورهای ذی‌نفع حکومتی است که طالب نیز آن را برای افغانستان خواب می‌بیند. حکومتی که نه در آن رشد و توسعه معنا پیدا می‌کند و نه شاخص‌های رشد سیاسی و اقتصادی در آن دیده می‌شود؛ بلکه هر روز بیش‌تر از دیروزش، بر رسوایی، تباهی، فقر و عقب‌گرد افغانستان نزدیک می‌شود.

منابع

۱. اسعدی قاسمی، عبیدالله (۲۰۰۰م)، دارالعلوم دیوبند، هند، اکادمیه شیخ الہند، دارالعلوم دیوبند.
۲. باقری، اسماعیل (۱۳۸۶)، «افغانستان و خیزش دوباره طالبان»، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای جهان اسلام، انتشارات اندیشه‌سازان نور، شماره ۲۹.
۳. باقری، اسماعیل (۱۳۸۷)، «مذاکرات صلح با طالبان در راهبرد دولت حامد کرزای»، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای جهان اسلام، انتشارات اندیشه‌سازان نور، شماره ۳۵.
۴. جمالی، جواد (۱۳۹۲)، «آینده‌شناسی طالبان»، فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام، شماره ۵۵.
۵. چگونگی ظهور و سقوط طالبان در افغانستان (۱۳۹۰)، شاهد یاران، شماره ۶۵ و ۶۶.
۶. حاجی ناصری، جزوه درسی دانشگاه تهران، نظریه سه جهان کارل پوپر.
۷. حسن مجتبی، ایجادحسین (۱۳۹۳)، «بررسی معیارهای تکفیر»، مجموعه مقالات هفدهمین جشنواره بین‌المللی پژوهشی شیخ طوسی، قم، پژوهشگاه بین‌المللی المصطفی‌شبه تأسیس ۱۳۹۲
۸. حقانی، حفیظ‌الله (۱۳۷۷)، از خواب ملا تا امارت مؤمنین، ترجمه رحیم‌الله صافی، کابل، نشر میوند.
۹. دایره‌المعارف قرآنی (۱۳۸۲)، قم، مرکز فرهنگ و معارف قرآن، بوستان کتاب، ج ۲.
۱۰. رحیمی، عبدالحمید، بررسی مکتب دیوبند، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده ادبیات دانشگاه تهران.
۱۱. رشید، احمد (۱۳۷۹)، طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید، ترجمه اسدالله شفاپی و صادق باقری، تهران، انتشارات سیمرغ.
۱۲. الرواق، فاطمه (۱۳۹۳)، پیشینه ماهیت و جریان‌شناسی تکفیر: جهان اسلام و پدیده‌های تکفیر (مجموعه مقالات هفدهمین جشنواره بین‌المللی پژوهشی شیخ طوسی)، قم، پژوهشگاه بین‌المللی المصطفی.
۱۳. سرافراز، محمد (۱۳۹۰)، جنبش طالبان؛ از ظهور تا افول، تهران، انتشارات سروش، چاپ اول.

۱۴. شیروودی، مرتضی (۱۳۹۰)، جنبش‌ها و نهضت‌های سیاسی اسلامی معاصر، قم، رمز هدایت.
۱۵. صاحبی، محمدجواد (۱۳۷۶)، اندیشه اصلاحی در نهضت‌های اسلامی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ سوم.
۱۶. طالبان و هلال بنیادگرایی (۱۳۸۰)؛ بازتاب اندیشه، شماره ۲۰.
۱۷. عارفی، محمداکرم (۱۳۷۸)، مبانی مذهبی و قومی طالبان، مجله علوم سیاسی، شماره ۴.
۱۸. عصمت‌اللهی محمدهاشم (۱۳۷۸)، جریان پرشتاب طالبان، تهران، نشر الهدی.
۱۹. علی‌آبادی، علیرضا (۱۳۸۷)، افغانستان و پاکستان چالش طالبان، مجله علوم سیاسی، شماره ۲۲۴.
۲۰. عنایت، حمید (۱۳۶۳)، سیری در اندیشه سیاسی عرب، تهران، انتشارات امیر کبیر.
۲۱. عنایت، حمید (۱۳۷۲)، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، انتشارات خوارزمی.
۲۲. غزالی، محمد ابوحامد، الاقتصاد فی الاعتقاد، بغداد، مکتبه الشرق الجدید، بی‌تا.
۲۳. فاطمی‌نژاد، مجید (۱۳۹۴)، تأثیر افکار ابن تیمیة در گسترش جنایت‌های جریان‌های تکفیری؛ عقلانیت دینی - جاهلیت مدرن، قم، پژوهشگاه بین‌المللی المصطفی.
۲۴. کریمی، مازیار، خادمی، حاجی (۱۳۹۵)، تبارشناسی جریان‌های تکفیری، بررسی موردی جنبش طالبان، دو فصلنامه علمی - ترویجی مطالعات بیداری اسلامی، سال پنجم، شماره ۹.
۲۵. ماوردی، ابوالحسن (۱۴۰۶)، الاحکام السلطانیة، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
۲۶. ملازهی، پیرمحمد (۱۳۸۷)، «مذاکره با طالبان استیصال راهبردی»، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای جهان اسلام، انتشارات اندیشه‌سازان نور، شماره ۳۶.
۲۷. ملازهی، پیرمحمد (۱۳۹۰)، آینده افغانستان و جایگاه جریان افراط و چالش قدرت، مطالعات راهبردی جهان اسلام، شماره ۴۸.
۲۸. ملازهی، پیرمحمد (۱۳۹۴)، طالبان، داعش و نبرد ایدئولوژیک قدرت، همشهری دیپلماتیک، نشریه سیاسی - تحلیلی، دوره جدید، شماره ۸۸.
۲۹. موثقی، احمد (۱۳۸۶)، جنبش‌های اسلامی معاصر، تهران، انتشارات سمت.
۳۰. موسوی، صلاح‌محمد و بجنوردی، سید محمد (۱۳۸۱)، «ناگفته‌های جنبش‌های رادیکال اسلامی ۲»، مطالعات خاورمیانه، شماره ۲۹.
۳۱. مهدوی، زهرا (۱۳۹۳)، تکفیر و تروریسم: مجموعه مقالات هفدهمین جشنواره بین‌المللی پژوهشی شیخ طوسی، قم، پژوهشگاه بین‌المللی المصطفی.
۳۲. انصاری، حسن، اهل سنت و جماعت و قدرت سیاسی: نگاهی دوباره به تاریخ مناسبات دین و دولت، <http://ansari.kateban.com>
۳۳. فریدونی، سامان، شباهت‌ها و تفاوت‌های داعش، طالبان و القاعده، سایت محفل پیشکسوتان و جهاد و شهادت، <http://www.jahadooyaran.ir/w/1048.html>
۳۴. فصلنامه تخصصی علوم سیاسی (۱۳۹۰)، دانشگاه آزاد کرج، شماره ۱۶. <https://www.noormags.ir>
۳۵. کمیلی، علیرضا، نقد و بررسی مبانی جهادگرایی تکفیری‌ها، مجله الکترونیکی اخوت، سایت <http://okhowah.com>
۳۶. وهابیت و پیوند با آل سعود، سایت وعده صادق، <http://www.alvadosadegh.com/fa>
37. Katzman, "Afghanistan: Post-Taliban Governance, Security, and U.S. Policy", www.crs.gov Dec.2009.



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴